

بررسی ساخت‌های مصدری در برخی گویش‌های استان اصفهان

محمد مهدی اسماعیلی*

چکیده

در این مقاله، انواع ساخت‌های مصدری در تعدادی از گویش‌های استان اصفهان، که همگی از مجموعه گویش‌های مرکزی ایران‌اند، توصیف و بررسی شده است. در گویش‌های مورد بررسی، مجموعاً چهار نوع ساخت مصدری وجود دارد که بجز یک مورد، که با ستاک حال شکل می‌گیرد، بقیه بر اساس ستاک گذشته فعل ساخته می‌شوند. نکته دیگر اینکه، در برخی از این گویش‌ها، دو یا حتی سه ساخت مصدری در کنار هم دیده می‌شود که یکی از آنها ساخت اصلی و غالب است و موارد دیگر، که کاربرد محدودتری دارند، ثانوی محسوب می‌شوند. در این تحقیق و بررسی مختصر، سعی بر این بوده تا گونه‌های ساخت مصدری، بافت‌هایی که در آن به کار می‌روند و همچنین منطقه رواج هر یک از ساخت‌های مصدری مشخص شود.

کلیدواژه‌ها: گویش‌های مرکزی ایران، مصدر، مصدر مرخم یا ناقص، فعل وجهی (شبه معین)، ستاک گذشته اصلی و ثانوی.

۱. مقدمه

در قسمتهایی از استان اصفهان (عمدتاً مناطق شمالی، مرکزی و شرقی) و در دامنه رشته کوه مرکزی ایران و دشت کویر، مجموعه و پیوستاری از گویش‌ها رایج‌اند که به گویش‌های مرکزی ایران معروف‌اند. این گویش‌ها که، علاوه بر اصفهان، در مقیاسی کوچک‌تر در

* استادیار فرهنگ و زبان بارسرستانی ایران، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی esmaaili@gmail.com

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۲/۱۵، تاریخ پذیرش: ۹۰/۵/۱۵

استان‌های مرکزی و یزد نیز رواج دارند، از نظر زبان‌شناسی تاریخی، عضوی از شاخه شمال غربی زبان‌های ایرانی به‌شمار می‌آیند. علاوه بر اصطلاح «گویش‌های مرکزی ایران» که اولین بار ویلهلم گایگر (Geiger, 1898-1901:381-406) به‌کار برده است، برخی از ایران‌شناسان غربی این گویش‌ها را «مادی» (Mann, 1926)، یا حتی «کرمانی» (Lecoq, 2002) نیز نامیده‌اند. ولی ساکنان این مناطق اصطلاحات و اسامی متعددی از قبیل راجی، رایجی، راستا/ راستا، راستی/ راستی، راسته، ولاتی (ولایتی)، دبی (دهی) و بورویشه‌ای را برای اطلاق به این گویش‌ها به‌کار می‌برند.

گویش‌های مرکزی ایران، بر اساس طبقه‌بندی زبان‌شناسان غربی، به گروه‌های کوچک‌تری تقسیم شده‌اند. لوکوک (Lecoq, 1989) و ویندفور (Windführ, 1992) گویش‌های مرکزی ایران را به شش گروه کوچک‌تر تقسیم کرده‌اند که، اگرچه تفاوت‌های اندکی در تقسیم‌بندی و نام‌گذاری آنها دیده می‌شود، ولی در مجموع طبقه‌بندی آنها به هم شبیه است. طبق نظر لوکوک (ibid: 313) این شش گروه عبارت‌اند از:

یک) گویش‌های منطقه تفرش در استان مرکزی شامل آشتیانی، آمره‌ای، وفسی، آلویری، ویدری، کَهکی و ...

دو) گویش‌های شمال غربی شامل خوانساری، وانسانی، محلاتی و دلیجانی.

سه) گویش‌های شمال شرقی، یعنی محدوده بین کاشان و نطنز، شامل آرائی و بیدگلی، ابیان‌های، ابوزیدآبادی، بادرودی، جوشقانی، کامویی، قهرودی، سُهی، میمه‌ای، کِشه‌ای، طَرقی، طاری، نطنزی، هَنجَنی، وُلُوگرِدی، چیمه‌ای، تکیه ساداتی، بیده‌ندی، فَریزندی، یارتدی، کُمجانی، طَره‌ای، نینه‌ای، اوره‌ای و ...

چهار) گویش‌های جنوب غربی، یعنی منطقه اصفهان و بُرخوار، شامل گَزی، خورزوقی، سِدھی، وَرزَنه‌ای، کَفرونی، کُمشچه‌ای، جَرَقویه‌ای و یهودیان اصفهان.

پنج) گویش‌های جنوب شرقی شامل انارکی، نائینی، اردستانی، زفره‌ای و نیز زردشتیان و کلیمیان یزد و کرمان.

شش) گویش‌های ناحیه کویر یعنی منطقه خور و بیابانک شامل خوری، فَرویگی، مِهرجانی. همان‌گونه که دیده می‌شود، تقریباً گویش‌های پنج گروه از شش گروه فوق در استان اصفهان رایج‌اند. در این گویش‌ها و حتی در برخی لهجه‌های فارسی این مناطق، ساخت‌های مصدری گوناگونی وجود دارد که، در ادامه، این ساخت‌ها، به‌ویژه در گویش‌های گروه جنوب غربی، بررسی و توصیف خواهند شد.

شایان ذکر است که کاربرد ساخت مصدری در این گویش‌ها در مقایسه با فارسی کمتر است و، به عبارت دیگر، ساخت‌های مصدری به‌وضوح خود را نشان نمی‌دهند. این مسئله یعنی کاربرد و بسامد کمتر مصدر نکته‌ای است که برخی از محققان نیز به آن اشاره کرده‌اند؛ از جمله، بیلی (Baily, 1935:74) در مقاله‌ای راجع به مصدر در گویش گزی و سُهی می‌گوید: «یافتن ساخت‌های مصدری همواره کار مشکلی است. با این حال، اگر در مواد و مطالب موجود از بعضی گویش‌ها ساخت‌های مصدری به‌ندرت دیده می‌شوند، ایراد و اشکال بیشتر رابطه مستقیم با تحقیقات ناکافی در این باره دارد». صادقی (۱۳۷۹: ۵۳) نیز در بحث پیرامون ساخت مصدری در نائینی به نقل از دیگران می‌نویسد: «مان معتقد است که مصدر در نائینی کم است. وی تنها پنج مصدر را، که چهار تای آن به -in و یکی به -ên ختم شده، ذکر کرده است (ص ۱۲۹). ایوانف معتقد است که مصدر در نائینی وجود ندارد و گایگر (ص ۴۰۰) می‌گوید، به جای مصدر در این لهجه، مصدر مرخم به کار می‌رود. نظر گایگر مبنی بر کاربرد مصدر مرخم به جای مصدر در مجموع درست است و ...» (لوکوک 24: 1975) نیز در مورد ساخت مصدری در گویش ابوزیدآبادی می‌گوید: «می‌دانیم که، در بسیاری از گویش‌ها، اغلب یافتن مصدر، در مواردی که مصدر ترجمه و گرت‌برداری ساده‌ای از مصدر فارسی نیست، کار مشکلی است». کریستن‌سن (Christensen, 1930:134) نیز نظیر چنین مطالبی را درباره گویش‌های فریزندی و یارندی بیان کرده است: «پیدا کردن مصدر در فریزندی و یارندی، همچون دیگر لهجه‌ها و گویش‌های ایرانی، کاری دشوار است. در مواردی که موفق به یافتن آن در فریزندی شدم، مصدر استفاده شده یا فارسی است (مانند kârdân کردن، dîdân دیدن، xûndân خواندن)، یا اینکه، به قیاس با ساخت مصدری فارسی، از ستاک‌های فعلی ناشناخته در فارسی (مانند vātân گفتن)، یا از ستاک‌های فعلی دارای تلفظ متفاوت با معادل خود در فارسی ساخته شده است (مانند hærutân فروختن). تنها مثال از مصدر در گویش یارندی، که می‌توانم ارائه دهم، مصدر kârdân (کردن) است».

در اغلب این گویش‌ها، معادل جملات غیرشخصی فارسی (وجه مصدری فارسی) - یعنی جملاتی که در آنها فعل اصلی پس از فعل وجهی یا شبه معین به صورت مصدری می‌آید، مانند باید رفت، می‌شود رفت، می‌شد رفت، بشود رفت، می‌توان رفت - بیشتر با وجه التزامی و اکثراً به صیغه دوم شخص مفرد بیان می‌شود؛ مانند باید بروی، می‌شود بروی، می‌شد بروی، بشود بروی. با این حال، در مواردی نیز عکس حالت فوق دیده می‌شود،

یعنی جملاتِ دارای ساختِ التزامیِ فارسی، مانند **باید بروم، باید بروی، باید برود ...**، می‌توانم بروم، می‌توانی بروی، می‌تواند برود ...، در تعدادی از این گویش‌ها، به صورت مصدری بیان می‌شود، مانند **بایدم رفتن، بایدت رفتن، بایدش رفتن ...**، می‌توانم رفتن، می‌توانی رفتن، می‌تواند رفتن

در این بررسی، منظور از مصدر، صورت یا ساختِ تصریفِ ناپذیر (ناخود ایستا) فعل است که فاقد اطلاعاتی راجع به شخص، شمار، زمان، نمود و وجه باشد.

شایان ذکر است که اغلب داده‌های این مقاله از بررسی‌های میدانی نگارنده است. مثال‌ها همگی به شیوه الفبای آوانگار بین‌المللی (IPA) ثبت شده‌اند. برخی مثال‌ها نیز برگرفته از کتاب‌ها یا مقالات چاپ شده درباره گویش‌های منطقه مورد بحث است که، در این موارد، منبع مورد استفاده ذکر شده است.

۲. انواع ساخت مصدری

در گویش‌های مورد بررسی، چهار نوع ساخت مصدری به شرح زیر وجود دارد:

۱.۲ (پیشوند فعلی) + ستاک گذشته + پسوند -en / -æn

این ساخت، که در فارسی نیز وجود دارد، بازماندهٔ پسوند مصدرساز ایرانی باستان **-tan* (tanai- فارسی باستان در حالت برایی مفرد) است و ظاهراً در هیچ یک از گویش‌های بررسی شدهٔ گروه جنوب غربی گویش‌های مرکزی ایران، به استثنای گویش یهودیان اصفهان، دیده نمی‌شود یا، به عبارت دیگر، ساخت اصلی و غالب نیست. البته ژوکوفسکی (Žukovskij, 1922) مصدرهای گویش سدهی (وَرَنوسفادرانی) را با این پسوند ضبط کرده، مانند *igítán* «گرفتن»، *tesīdén* «ترسیدن»، *kuštén* «کشتن»، *kiñtén* «کندن»، *resīdén* «رسیدن»، که صحیح نیست. اما این ساخت در اغلب دیگر گروه‌های گویش‌های مرکزی وجود دارد، مانند خوانساری و وانسانی (*sotæn* سوختن، *bertæn* بردن) از گروه شمال غربی؛ میمه‌ای و وِزوانی، جوشقانی، ایبانه‌ای و قهرودی (*dijæn* دیدن، *væstæn* دويدن) از گروه شمال شرقی؛ اردستانی (*mæ:dæn* مُردن، *kæ:dæn* کردن) از گروه جنوب شرقی. در هنجنی، ولوگردی و چیمه‌ای این وند به صورت *-en* به کار می‌رود. مثال از چیمه‌ای:

car cærden bera adem ʒebæ. کار کردن برای آدم خوب است.
 hæ̃t væxt-e himijen bo? الآن وقت آمدن بود؟
 qedima mæcce fijen sæxt bo. قدیم‌ها مگه رفتن سخت بود.

در خوری از گروه گویش‌های کویر، گونه‌ای از این وند به صورتِ [-(n)ō-] کاربرد دارد، (مانندِ goftōn بافتن، pe:dōn پختن)، اگرچه در ساختِ اضافه به صورتِ [-æ̃n] ظاهر می‌شود. (عباسی، ۱۳۷۲: ۱۴)
 احتمال دارد که این ساخت تحت تأثیر فارسی پدید آمده باشد.

۲.۲ (پیشوند فعلی) + ستاک گذشته + پسوند -mon / -mun

این ساخت مصدری ظاهراً پربسامدترین ساخت مصدری در این گویش‌ها است، اگرچه توزیع و پراکندگی آن یکسان و برابر نیست. نشانه مصدری این ساخت (برابر با -mān- در فارسی میانه و نو)، که احتمالاً بازماندهٔ پسوند مصدرساز *man- ایرانی باستان (ma'ne- اوستایی در حالت برایی مفرد) است، در اکثر گویش‌های گروه جنوب غربی، بجز سِدِهی (وَرَنوسفادِرانی) و یهودیان اصفهان، دیده می‌شود و پرکاربردترین وند مصدری این گروه است. البته در تعدادی از گویش‌های گروه‌های دیگر، مثل طَرَقی، طاری و کِشِهای از گروه شمال شرقی نیز، ساخت و صورتِ غالب است. در برخی از گویش‌ها، مانند نَطَنزی از گروه شمال شرقی و نائینی از گروه جنوب شرقی، بسامد آن بسیار کمتر است و ساخت ثانوی محسوب می‌شود. این وند به صورت -mun- در گویش‌های گزی، خورزوقی، کُمشِچِهای (از گروه جنوب غربی)، طَرَقی، طاری و کِشِهای (از گروه شمال شرقی) و به صورت -mon- در گویش‌های منطقهٔ جَرَقویه و کوهپایه (از گروه جنوب غربی) وجود دارد:

گفتن	کردن	پختن	رسیدن	
vat-amun	cært-amun	pæxt-amun	ræsa-mun	گزی و خورزوقی
vad-mun	cæ:d-mun	pæx-mun	ræsa-mun	کُمشِچِهای
vat-mun	cærd-mun	pæx-mun	ræsa-mun	طرقی و کِشِهای
vat-emon	cært-emon	pæxt-emon	resa-mon	جرقویه‌ای
vat-emon	cært-emon	pæ:-mon	resa-mon	کوهپایه‌ای

همان‌گونه که مشاهده می‌گردد، در گویش گزی و خورزوقی، ستاک‌های گذشتهٔ اصلی،

که همه مختوم به صامت d/t هستند، به قیاس ستاک‌های گذشته ثانوی، که با افزودن پسوند -a (بازمانده ād- ایرانی میانه شمال غربی) به ستاک حال ساخته می‌شوند، این‌وند را گرفته و پسوند مصدری در این افعال در واقع به صورت -amun درآمده است.^۲ ولی، در گویش جرقویه‌ای و کوهپایه‌ای، مصوتی بین ستاک گذشته اصلی و پسوند مصدری قرار می‌گیرد که ظاهراً برای جلوگیری از تشکیل خوشه‌های صامتی، به‌ویژه خوشه‌های سه صامتی در ستاک‌های گذشته مختوم به دو صامت (مثل pæxt-mon «پختن»)، می‌باشد تا تلفظ آسان‌تر شود. در گویش کمشچه‌ای، برای جلوگیری از تشکیل خوشه‌های سه صامتی، صامت پایانی ستاک گذشته اصلاً حذف می‌شود.^۳

چنان‌که گفته شد، این ساخت در بعضی گویش‌ها کاربرد و مثال‌های کمتری دارد و ساخت ثانوی و فرعی محسوب می‌گردد. برای نمونه می‌توان به چند مثال زیر از گویش سدهی (ورنوسفادرانی) اشاره کرد که در برخی موارد حتی معنی قیدی دارند.

Gors xæsæra-mun. قرص سرما خوردن (= سرماخوردگی)

niſt-amun. نشیمنگاه / ماتحت.

ve-ɟæta-mun nun iɟi. برگشتن (برگشتنی / موقع برگشتن) نان بگیر.

ru i-niſt-amun-de, mejmuna umejind. توی (موقع) نشستن، مهمان‌ها آمدند.

ru ver-ossa -mun-de, mejmuna umejind. توی (موقع) برخاستن، مهمان‌ها آمدند.

ru be-ſt-amun-de, tægi-je-m bidi. توی (موقع) رفتن، تقی (معرفه) را دیدم.

ɟow ſa-mun næbuwe tɟaj beɟeri. [موقع] خواب رفتن نمی‌شود جای بخوری (خورد).

گاهی در معنی قیدی با پسوند -eci نیز همراه است، مانند:

vessa-mun-eci tafuwe. وا ایستادنکی ادرار می‌کند.

(i-)niſt-amun-eci nema ɟunuwe. نشستنکی نماز می‌خواند.

در گویش نطنزی (از گروه شمال شرقی) گاهی بقایای این ساخت مصدری قدیمی دیده می‌شود.

cijæ hæri-mun, pul-e zijadiſ pijæ. خانه خریدن پول زیادی می‌خواهد.

tɟajd-amun در لهجه فارسی خوزان (یکی از سه منطقه اصلی سده یا خمینی شهر) واژه «چاییدن، سرماخوردگی» نیز به‌کار می‌رود.

گونه دیگری از این وند به صورت *-vun* در گویش زردشتیان یزد دیده می‌شود (مزداپور، ۱۳۷۴: ۱۰۵). این وند احتمالاً نتیجه تبدیل واجی $v < m$ است؛ این امکان نیز وجود دارد که این وند مستقیماً بازمانده وند **-wan* ایرانی باستان (*-va^hne*- اوستایی در حالت برایی مفرد) باشد.

۳.۲ (پیشوند فعلی) + ستاک گذشته + (پسوند *-æ / -e*)

این ساخت که همان مصدر ناقص یا مرخم است (بازمانده اسم فعل ساخته شده با وند **-ti* ایرانی باستان) تقریباً در همه گروه‌های مختلف گویش‌های استان اصفهان دیده می‌شود ولی فقط در برخی از آنها، از جمله انارکی، ساخت اصلی و غالب است. برای نمونه، به این جملات انارکی می‌توان اشاره کرد:

di film dij dare.	این فیلم دیدن دارد.
mæcce foj azar-o.	مکه رفتن سخت است.
di xərt dare.	این خوردن دارد.
hænjift-o verossaj.	نشستن و برخاستن.

همان‌گونه که دیده می‌شود، در مصدرهای مختوم به مصوت، واج ناسوده */-zj/* به پایان ستاک گذشته اضافه می‌گردد. این واج، که از نظر تاریخی نتیجه تضعیف (نرم شدگی) انسدادی دندانی پایان ستاک گذشته است، در صورت‌های صرفی فعل وجود ندارد. لوکوک (2002: 233) به مشابه این مورد در نایینی اشاره کرده است.

در دیگر گویش‌ها، از جمله گزی، جرقویه‌ای (از گروه جنوب غربی) و طاری (از گروه شمال شرقی)، مصدر مرخم به‌عنوان گونه آزاد مصدر کامل (ساخته شده با پسوند *-mun*) به‌کار می‌رود، مانند:

گزی

car cært (-amun) ru oftow xəjli sæxtu.	کارکردن توی آفتاب خیلی سخت است.
bær cije irint (-amun) gajdeb pyl darbe.	برای خانه خریدن باید پول داشته باشی.
mo ʒo æz dijamun ʃuma-de-vo enjəʃt ʒo ʃuma-de ser næbane.	من که از دیدن شما و صحبت کردن با شما سیر نمی‌شوم.
ru ba:r sæhra dija(-mun) daru.	توی بهار، صحرا دیدن دارد.

un ʝo ru zæn jit tini væsvas daru. او که توی (= برای) زن گرفتن اینقدر
ja(-vo) va væst-oʝun. اینجا (و) آنجا دویدنِ شان.

جرقویه‌ای

hær ha-taj-e, va-taj-e daru. هر دادنی پس دادنی دارد.

طاری

armalaj car-e merd nejæ. ورمالیدن (= فرار کردن) کار مرد نیست.
arsæt-e jændumed æli te. وزن کردن گندمت را به علی بده.
cijæ sat ʝejli pylɛf æftæ. خانه ساختن خیلی پول می‌خواهد.
cijæ hiri pyl-e zijadɛf æftæ. خانه خریدن پول زیادی می‌خواهد.
ʝo ow særd lebas ʝoft to-ra ʝub nejæ. با آب سرد لباس شستن برایت خوب نیست.
pyl vøft car-e sæxtijæ. پول پیدا کردن (= به دست آوردن) کار سختی است.
habændaj-e endø selah nejæ. بسته شدن اینجا (این دکان) صلاح نیست.
æhnun væxt-e seft boj-e joz nevðæjæ. هنوز وقت سفت شدن گردو نشده است.
pyl æli taj, vqelajmun nedaræ. پول به علی دادن برگشت ندارد (دیگر پس نمی‌دهد).
væxt-e vqelaj, sow behrin-o bare. موقع برگشتن، سیب بخر و بیار.

در گویش مُشکِنانی (از گروه جنوب غربی) نیز این ساخت وجود دارد (صدری، ۱۳۸۶: ۱۳۵، ۱۲۵).

ru tiq kâr kart gonâ dâru. روز تیغ (سوگواری مذهبی) کارکردن گناه دارد.
yon veče pak-o-puzi čiyâ xârt nadâru. این بچه اشتهای خوردن چیزی را ندارد.

ولی، در اغلب گویش‌های استان، کاربرد مصدر مرخم، به عنوان ساخت ثانوی و کم‌کاربردتر، معمولاً منحصر به جایگاه گزاره‌ای است؛ به این معنی که صرفاً در گروه‌های فعلی و پس از فعل‌های وجهی یا شبه معین «بایستن»، «شدن» و «توانستن» به کار می‌رود. البته از این نظر تفاوت‌هایی موجود است، مثلاً در بعضی گویش‌ها، مانند سدهی (ورنوسفادرانی) و جرقویه‌ای، مصدر مرخم بعد از فعل «بایستن» نمی‌آید. در برخی گویش‌های دارای ساخت آینده (مستقبل) گروه شمال شرقی، مثل ابیانه‌ای، طره‌ای، کُمجانی، یارندی و غیره، مصدر مرخم پس از فعل معین cem-/ cæm-/ com-/ côm- (خواستن) نیز قرار می‌گیرد.

در مثال‌های زیر، همان‌طور که مشخص است، تنها فعل وجهی با استفاده از ضمائر پی‌بستی (در نقش فاعلی) صرف شده و فعل اصلی به صورت مصدر مرخم ظاهر می‌شود. صورت‌های بعد از خط مورب گونه‌های معادل این جملات‌اند که در آنها، مانند فارسی، فعل وجهی ثابت بوده ولی فعل اصلی صرف شده است.

میمه‌ای و وزوانی

bæ-m-ji vat / æji bevodʒon.	بایدم گفت / باید بگویم.
bæ-m-ja vat / æja bevodʒon.	بایستم گفت / می‌بایست می‌گفتم.
bæ(-f)bu di.	می‌شود دید(ش).
bæ(-f)ba di.	می‌شد دید(ش).
be(-f)bu di.	بشود دید(ش).
bæ-m-ʃi vat / bæʃi bevodʒon.	شایدم (= توانم) گفت / می‌توانم بگویم.
bæ-m-ʃa vat / bæʃa bevodʒon.	شایستم (= توانستم) گفت / می‌توانستم بگویم.

گزی

be-m-ʒ u ʃ o / ɟajdeb beʃan.	بایدم شد (= رفت) / باید بشوم (= بروم).
dærs-ad be-ju χunt / ɟajdeb dærs buχune.	دزست باید خواند / باید درس بخوانی.
fuzuli næ-ju ce (< cært).	فضولی نباید کرد.
dy se ta carejær-adun be-ja ʒi (< ʒit).	دو سه تا کارگر بایست می‌گرفتید.
dændun-a d næ-bu dæ-be (< dær-bært).	دندان را نمی‌شود فرو ببری.

در دو گویش سده‌ی و جرقویه‌ای، گونه‌ای مصدر مرخم با پسوند -e کاربرد دارد که از نظر صرفی شبیه صفت مفعولی است:

سده‌ی

χejli pir essæzæ, næʃajbo ʃʒi bu-χunt-e.	خیلی پیر شده، نمی‌تواند چیزی بخواند.
jaʃe næbuwe car be-cæt-e.	اینجا نمی‌شود کار کرد.
hal nædaram, næʃambo be-ʃt-e cy.	حال ندارم، نمی‌توانم بروم بیرون.
buwe ina-ra bo-χot-e.	می‌شود اینها را خورد.

جرقویه‌ای

næbuwe morg-o xurus ja je ʃuri bi-jit-e. نمی‌شود مرغ و خروس یا یک جوجه گرفت.

این ساخت در ابوزیدآبادی (Lecoq, 1975: 24; 2002: 232) نیز وجود دارد. البته در این موارد پیشوند نمود کامل -ba به صورت اختیاری در ابتدای مصدر می‌آید:

baxmarde ī guhūz	شکستن یک گردو
bönōwe ka baxarda	بنا کرد به خوردن
bönōwe ka batata	بنا کرد به دویدن

و نیز در آرانی و بیدگلی (Yarshater 1990:248)

qāli vate	قالی بافتن
-----------	------------

نکته قابل توجه درباره این ساخت مصدری این است که مصدر مرخم در دو کاربرد خود، یعنی کاربرد اسمی (هنگامی که صرفاً نقش‌های اسم را به عهده می‌گیرد) و نیز کاربرد فعلی خود، یعنی قرار گرفتن در گروه فعلی و پس از فعل وجهی، به دو صورت متفاوت ظاهر می‌شود، به این معنی که در مورد دوم معمولاً، با حذف صامت یا خوشه پایانی مصدر، صورت کوتاه‌تری پیدا می‌کند، مانند مثال زیر از گویش گزی:

car caert ru oftow sæxtu.	کار کردن توی آفتاب سخت است (در نقش اسم).
car-adun be-ʃu ce (< caert).	باید کار کنید (در نقش فعل).

۴.۲ (پیشوند فعلی) + ستاک حال + پسوند -i

این ساخت که شاید کمتر به آن اشاره شده باشد، ظاهراً فقط در سه گویش سدهی (گروه جنوب غربی) و بیدهندی و تکیه ساداتی (گروه شمال شرقی) ساخت اصلی است؛ هرچند در میمه‌ای و وزروانی، سُهی، نائینی و لهجه فارسی نجف آباد نیز نمونه‌هایی از آن دیده می‌شود. این نوع مصدر از جهت ساخت دقیقاً معادل و برابر با صیغه دوم شخص مفرد فعل مضارع التزامی است و تنها جایگاه تکیه باعث تمایز آنها می‌شود؛ به این صورت که در مضارع التزامی تکیه بر روی هجای آغازی (bé-ber-i = بیری) ولی در صورت مصدری تکیه بر روی هجای پایانی (be-ber-i = بُردن) است. جملات زیر نمونه‌ای از این ساخت در گویش سدهی است:

hær e-t-i-ji, peʃ ʃir-i-jæm daru.	هر دادنی پس گرفتن هم دارد.
be-caef-i ru caroʃ nø.	کشیدن (استعمال مواد مخدر) توی کارش نیست.
re be-f-i bæraʃ zærær daru.	راه رفتن برایش ضرر دارد.
to bæra be-mber-i χebi.	تو برای مُردن خوبی.
bæ-ʔæs-i daru?	نگاه کردن دارد؟
to dæsse e-t-i nædari.	تو دستِ دادن (= بخشش) نداری.
ʃ eʃ be-ven-i-j-a nædaram.	چشم دیدنش را ندارم.
geʃri nema bu-χun-i ru mæʃʃed-de, hæç nædaru ebi cari beceru.	غیر نماز خواندن توی مسجد، حق ندارد دیگر کاری بکند.
otagoʃ χow-ʃi daru.	اتاقش خواب رفتن دارد (این اتاق به درد خوابیدن می خورد).
paʔaʃ χebi bæra ʃel be-ʃeln-i daru, æmma eʃe beʃelnu.	پاهای خوبی برای گِل چلانیدن دارد، اما اگر بچلانند (ضرب المثل).
næzuni ʃfundi gæræ be-cer-i-ja-j mægbyl	نمی دانی چقدر حرف زدن هایش مقبول (زیبا) است.
casebi ru bi-zirin-i-ju.	کاسبی در خریدن است.
in æz re bi-j-i condu.	این از راه آمدن (از نظر راه آمدن) کُند است.

در دو گویش بیدهندی و تکیه ساداتی (در شمال غربِ نطنز و از گروه شمال شرقی) نیز این نوع مصدر ساخت اصلی است:

بیدهندی

væχt-e behendʒi-je zemin-æ.	وقتِ آب دادن زمین است.
ʃæ dæssæ-ʃi dærebas bæra bu be-d-i.	یک دسته [گندم] می بستند برای بو دادن.
peʃ gælæ be-ʃ-i-ʃ.	پی گله رفتنش.

تکیه ساداتی

be-dʒov-i	گشتن
be-henʃar-i	حرف زدن / صحبت کردن
caʃæ be-ber-i-jo be-baz-i-dʒi daræ.	بازی بُردن و باختن هم دارد.

ولی در دیگر گویش‌ها، از جمله میمه‌ای و وزوانی، این ساخت به عنوان ساخت ثانوی و فرعی در کنار مصدر مختوم به æn- دیده می شود:

car beceri xejli sæxtæ.	کارکردن خیلی سخت است.
in film bevini dare.	این فیلم دیدن دارد.
bexuni-ŋ vifajdæ bo.	خواندنش بی فایده بود.
در گویش سُهی (Baily, 1935:74) این نوع مصدر گاهی بدون پیشوند فعلی دیده می‌شود:	
.in rās vojī e to	این راست گفتنِ تو.
kār kerī xailī saxt æ.	کارکردن خیلی سخت است.
xorī, vājī, pūl dīkerī, bemmerī.	خوردن، گفتن، پول در آوردن، مُردن.

در گویش نائینی (ستوده، ۱۳۶۵) نیز این ساخت مصدری در کنار دیگر صورت‌های مصدری مثال‌هایی دارد، مانند: *va kiri* (بازکردن)، *nā voni* (گلو بریدن)، *va yuzi* (جُستن)، *uxori* (خوردن)، *dār kiri* (دارکردن = آویختن).

از میان لهجه‌های فارسی استان، که دارای این نوع ساخت مصدری‌اند، می‌توان به لهجهٔ سدهی (سه منطقهٔ خوزان، فُروشان و ورنوسفادران) و لهجهٔ نجف آبادی اشاره کرد. توضیح آنکه این نوع ساخت مصدری قدیمی و تقریباً منسوخ شده است و اکنون بیشتر از مصدر فارسی استفاده می‌شود:

χæsse beŋi tu careŋ nis.	خسته شدن توی کارش نیست.
be hæŋ dʒun bekeni-ji bud, ræfdæm.	به هر جان کنده بود، رفتم.

ولی نکته‌ای که باید ذکر کرد این است که این ساخت مصدری در معنی صفتِ لیاقت نیز به کار می‌رود. احتمالاً چون این نوع مصدر خود مختوم به مصوتِ /i/ است، امکان اضافه شدنِ وندِ صفتِ لیاقت سازِ -i، که باعث مشکل شدن تلفظ می‌شود، وجود ندارد. این ساخت در معنی صفتِ لیاقت ظاهراً فقط در گویش سدهی (ورنوسفادرانی) و لهجهٔ نجف آبادی کاربرد دارد. جملات زیر نمونه‌هایی از گویش سدهی است:

in pirezæn-e bemberi nø.	این پیرزنِ (معرفه) مردنی نیست.
.in ebizazæ befraŋi-ju	این خربزه‌ها فروشی است.
cors beðzari / bemeç(n)i.	قرصِ جویدنی / مکیدنی.
in naχoŋ χeb essi nø.	این ناخوش خوب شدنی (ایستادن = شدن) نیست.
xejli arasi / nærasi bo.	خیلی دوست داشتنی / دوست نداشتنی بود.

این نوع ساخت، در معنی صفت لیاقت، در لهجه فارسی نجف آباد بسیار زایا می‌باشد و کاربرد فراوانی دارد:

enar beteluni	انار چلانیدنی (فشار دادنی، که به درد آب گرفتن می‌خورد).
dæva besazi	دوای ساختنی (که در داروخانه می‌سازند).
beseci	برانداز کردنی (صفت چیزی که قابلیت دیدن را دارد). ^۵
gors bedžovi / bimici.	قرص جویدنی / مکیدنی
deræχ(t) bebori.	درخت بُردنی (که خشک شده و به درد بُردن می‌خورد).
in pomad-e bemali-jes, boχori co nis.	این پماد (معرفه) مالیدنی است، خوردنی که نیست.
je gali dus(t) bedari.	یک قالی دوست داشتنی (قشنگ).
in buχuji nis	این [موضوع] گفتنی نیست.
toχ(m) rejhun beccari / boχori.	تخم ریحان کاشتنی / خوردنی.
ina co boχori nis(t), beccari-jes.	اینها [تخمه‌ها] که خوردنی نیست، کاشتنی (برای کاشت) است.
in film-e bibini nis(t).	این فیلم (معرفه) دیدنی نیست.
je ahænj χundæn, rasrassi befnovi-jes.	یک آهنگ خوانده‌اند، راستی راستی شنیدنی است.
in sæbz bumuni nis(t).	این سبزه ماندنی نیست.
adem befi nis(t).	آدم شدنی نیست.
in beberi / befruji nis(t).	این (اشاره به جنس داخل مغازه) بُردنی / فروشی نیست.
in beffe jorbe bijiri-jes, cari-d nædared.	این بچه گربه گرفتنی (= قابل گرفتن) است، کاریت ندارد.
mašini-edun beppa ji-jes.	ماشینتان پائیدنی است (به علت گران قیمت بودن، باید آن را پائید).
ab in bofce bepaŋi-jes.	آب این بشکه پاشیدنی است (برای پاشیدن است، نه خوردن).
džuwaba in dærs bebafi-jes.	جواب‌های این درس بافتنی (الکی و سر هم کردنی) است.
in æz in beduzi-ja-s.	این از این [لباس] دوختنی‌هاست (در برابر لباس آماده).
buχuni-jes.	خواندنی است (ارزش خواندن را دارد).
in bupuŋi-jes.	این [لباس] پوشیدنی است (برای در دست گرفتن نیست).
in cari co micunim bebazi-jes.	این کاری که می‌کنیم باختنی است (به باخت منتهی می‌شود).
esm boχori co mijad, zudter ez hæme midoved.	اسم خوردنی که می‌آید، زودتر از همه می‌دود.
in noχoda biχisuni-jes-o-vo.	این نخودها خیساندنی است ها!
bijærzi-jes.	[فلان چیز یا جنس] ارزیذنی است (ارزش دارد).

sifidi bepezi.	شُش پختنی. ^۶
adgil bubedeji.	آجیل بو دادنی.
dæ:va fajde nædared, in beffe bezeni-jes.	دعوا فایده ندارد، این بچه زدنی است (باید او را زد).
in firini-ja bizari-jes.	این شیرینی‌ها گذاشتنی است (مخصوص گذاشتن جلوی مهمان است).
æmfə bønə:si nædari?	امشب نوشتنی نداری؟
in piremærd-e bimir nis(t).	این پیرمرد (معرفه) مردنی نیست.
in tʃæɾχ co becefi nis(t), beruni-jes.	این دوچرخه که کشیدنی نیست، راندنی است (نباید آن را روی زمین کشید، باید سوار شد و راند).
næljir co becefi nis, beberi-jes.	نارگیل که کشیدنی (وزن کردنی) نیست، بردنی (خریدنی) است.
in dærs hefz bucuni nis(t), befæ:mi-jes	این درس حفظ کردنی نیست، فهمیدنی است.
hæg bedeji nis(t), bessuni-jes / bijiri-jes.	حق دادنی نیست، گرفتنی است.
bexeri xejli nædarim.	خریدنی خیلی نداریم (چیز زیادی برای خرید نداریم).
ina birizi-jes.	اینها (اشاره به آشغال حیوانات) دور انداختنی است.
in-æm æz in dʒens bendazi-ja-s.	این هم از این جنس‌های انداختنی است.
beʃceni.	شکستنی.
bilizi.	سُرُسره (لفظاً: لیزیدنی).
bilisi.	آب نبات چوبی (لفظاً: لیسیدنی).

همان‌گونه که دیده می‌شود، دو واژه آخر به اسم تبدیل شده‌اند. شایان ذکر است که واژه‌های bilisi (آب نبات چوبی)، bedzovi (جویدنی)، bemeci (مکیدنی)، dus(t)-bedari (دوست داشتنی، زیبا) و نیز jul-bezeni (پستانک، لفظاً: گول زدنی) در لهجه اصفهانی و حتی برخی مناطق دیگر استان کاربرد دارند.

۳. نتیجه‌گیری

در گویش‌های مورد بررسی، مجموعاً چهار نوع پسوند مصدری دیده می‌شود، با این توضیح که در برخی از این گویش‌ها دو یا حتی سه ساخت مصدری در کنار هم وجود دارد که یکی از آنها ساخت اصلی و غالب است و موارد دیگر، که کاربرد محدودتری دارند، ثانوی محسوب می‌شوند. سه مورد از ساخت‌های مصدری بر پایه ستاک گذشته و فقط یک مورد بر اساس ستاک حال شکل می‌گیرد، که پراکندگی آن کمتر بوده و در تعداد

بسیار محدودتری از گویش‌ها کاربرد دارد. نکته دیگر در این بررسی این است که ساخت دوم (با پسوند -mun) و نیز ساخت سوم (مصدر مرخم) گونه‌های قدیمی و کهن‌تری هستند؛ ولی ساخت اول (با پسوند -æn)، که بیشتر در قسمت‌های شمالی استان رواج دارد، ظاهراً گونه جدیدتری است که تحت تأثیر فارسی پدید آمده است. کاربرد مصدر مرخم (ساخت سوم)، همچون معادل خود در فارسی، اکثراً محدود به گروه فعلی و پس از افعال وجهی (شبه معین) و گاهی معین است، اگر چه در این بافت کاملاً زایا می‌باشد. در حالی که مصدر کامل به عنوان نوعی اسم، در اغلب این گویش‌ها، کاربرد و بسامد نسبتاً کمتری در مقایسه با فارسی دارد و اغلب با شیوه‌های دیگری، از جمله استفاده از فعل التزامی، بیان می‌شود. این کاربرد اسمی محدودتر باعث شده که اکثر پژوهشگران در یافتن و استخراج صورت‌های مصدری با مشکل مواجه شوند.

پی‌نوشت

۱. چنین تفاوتی بین فارسی ایران و تاجیکی نیز دیده می‌شود، یعنی کاربرد فراوان مصدر در تاجیکی (مانند: رفتن نمی‌توانم، دیدن می‌خواهم، رفتن نمی‌شود) در مقابل کاربرد صورت‌های فعلی به ویژه مضارع التزامی در فارسی ایران (مانند: نمی‌توانم بروم، می‌خواهم ببینم، نمی‌شود برویم). برای توضیح بیشتر ← کلباسی ۱۳۷۴: ۱۱۶-۱۱۸.
۲. این تغییر قیاسی گویا در دوره اخیر رخ داده است، چون در برخی منابع قدیمی مثل ژوکوفسکی (۱۹۲۲) و بیلی (۱۹۳۵) این مصدرها بدون *â*-ی قیاسی هم دیده می‌شوند.
۳. حذف *r* در اینجا مربوط به قاعده دیگری است. در برخی از گویش‌های مرکزی، واج *r* از خوشه *rt* حذف می‌شود.
۴. این نوع مصدر در گویش راجی دلیجان (از گروه شمال غربی واقع در استان مرکزی) نیز دیده می‌شود. ← صفری ۱۳۷۳.
۵. *sec-id-æn* = برانداز کردن، سبک و سنگین کردن، خوب نگاه کردن.
۶. واژه *sifidi* (سفیدی) به معنی «شش، جگر سفید» در برابر *sijâji* (سیاهی) به معنی «جگر، جگر سیاه» در بعضی مناطق استان اصفهان رواج دارد. *sifidi-bepezi* «سفیدی بیزی یا شش پختنی» یعنی شش سالمی که می‌توان آن را پخت، در برابر *morg-χori* (< *sifidi-moxori*) «سفیدی مرغ خوری»، یعنی شش ناسالم و خرابی، که به‌عنوان خوراک به مرغ داده می‌شود، قرار می‌گیرد. واژه *bepezi* به‌تنهایی و در معنای اسمی نیز به‌کار می‌رود، مانند: *je bepezi bede* = یک ششِ بده.

منابع

- آقاریع، ابوالحسن (۱۳۸۳). گویش راجی هنجن، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- اسماعیلی، محمد مهدی (۱۳۷۴). «گویش گزی»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه شیراز.
- اسماعیلی، محمد مهدی (۱۳۷۹). «گویش سدهی»، پایان‌نامه دکتری رشته فرهنگ و زبان‌های باستانی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات.
- الماسی کوپایی، علی اصغر (۱۳۷۴). «توصیف ساختمان گویش کوهپایه (اصفهان)»، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته زبان‌شناسی همگانی، دانشگاه اصفهان.
- زرگری، رحمت‌الله (۱۳۷۴). تاریخ، فرهنگ و هنر جرشقان قالی، تهران: معینان.
- ستوده، منوچهر (۱۳۶۵). فرهنگ نابینی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۷۹). نگاهی به گویش نامه‌های ایرانی (مجموعه‌ای از نقدها و بررسی‌ها)، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی با همکاری مرکز نشر دانشگاهی.
- صدری، جمال (۱۳۸۶). گویش مشکنان، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- صفری، حسین (۱۳۷۳). واژه‌نامه راجی (گویش دلبران)، تهران: بنیاد نیشابور.
- عباسی، مهدی (۱۳۷۲). «توصیف دستگاه فعل در گویش خوری»، مجله زبان‌شناسی، س ۱۰، ش ۲، پیاپی ۲۰.
- کلباسی، ایران (۱۳۷۴). فارسی ایران و تاجیکستان (یک بررسی مقابله‌ای)، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- مزدپور، کتابون (۱۳۷۴). واژه‌نامه بهدینان شهر یزد (جلد اول)، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

- Bailey, H.W. (1935). "Modern Western Iranian: Infinitives in Gazi and Soi", *TPS(Transactions of the Philological Society)*. pp.73-74.
- Christensen, A. (1930). *Contribution à la dialectologie iranienne I*. Copenhagen.
- Geiger, W. (1898-1901). "Centrale Dialekte", *Grundriss der iranischen Philologie*, 1/2, Strassburg, pp.381-406.
- Lecoq, P. (1975). "Le dialecte d'Abu Zeyd Ābād", *Acta Iranica* 5 . pp.15-38.
- Lecoq, P. (1989). "Les dialectes du centre de l'Iran", *Compendium Linguarum Iranicarum*. Wiesbaden: Ludwig Reichert Verlag. pp.313-326.
- Lecoq, P.(2002). *Recherches sur les dialectes kermaniens (Iran central)*, *Acta Iranica* 39, Leuven.
- Mann, O., K. Hadank (1926). *Kurdisch-Persische Forschungen*. Abt. III/I, Berlin.
- Windfuhr, G.L. (1992). "Central dialects", *Encyclopedia Iranica*, vol.5, Costa Mesa, California: Mazda Publishers. pp.242-252.
- Yarshater, E. (1990). "Bīdgoli", *Encyclopaedia Iranica*, vol.4, pp.247-249.
- Žukovskij, V. (1922). *Materialy dlja izučenija persidskix narečij*, vol.2, Petrograd.